

بَهْلَك

آبانماه ۱۳۴۳ جلالی - ربیع الاول ۱۳۴۴ هجری

- اساس طبیعی اجتماعات -

اساتید علم اجتماع « دفاع مشترك » را مؤسس تشکیلات ابتدائی بشر می‌شمارند و می‌گویند چون انسان قبل تاریخ مثل حیوانات به آلات دفاعیه مسلح بوده است ^{برای حاکمیت و مطالبات دربار} می‌توان معتقد شد که در تأسیسات اولیه لزوم مدافعه اشتراکی خدمتانی مهم انجام داده است.

حفریات زمین مدلل می‌دارد که انسان از اوقات نخستین زندگانی با ماموت و ما-تدون زدو خورد میکرده است. درغارهای آن زمان که اقامتگاه آدم بوده اند استخوانهای ماموت پیدا شده و هیچ شکی باقی نگذاشته اند که انسان محض محافظت حیات با دشمنانی قوی پنجه سروکار داشته و از بذل مجاهده دریغ نمی نموده است.

نباتات و اثمار اولین غذای انسان را تشکیل میدادند ، در این

دوره انسان میوه‌خوار (Frugivore) براحت میزیست و برای ساکنین جنگلهای هند و آسیا تحصیل آذوقه آسان بود، در اوایل دوره چهارم بواسطه حادثه که علم از درك آن عاجزاست آب و هوا تغییر کرد و سرمای سخت بر زمین مستولی گشت، انسان بیچاره دستش بمیوه و گیاه نرسید، از فن زراعت نیز بهره نداشت، ناچار بخوردن گوشت پرداخت. برای دفع گرسنگی بکدام حیوان میبایست حمله کند؟ اینجا صحبت از شکارها و طيور آرام و گوسفندان بی آزار نیست، اینجا باید با درندگان و جانوران وحشی زور آزمائی کرده از گوشت آنها لقمه بدست آرد یا طعمه برای خویش بسازد.

آثار باقیه که در گوشه های ارضی دیده شده اند بما میفهمانند که انسانها از این تاریخ مجتمعاً زندگی کرده و در منازل و مواضع مخصوصه بسر برده اند، باز در همین مورد مسئله نفع شخصی، مبانی اجتماع را پدید آورده و باقرارداد برآکنده را دور هم جمع نموده است. آنچه را که یک نفر نمیتواند بکند پنج یا شش نفر انجام میدهند، کاری که از ده مرد ساخته نیست صد یا هزار مرد از عهده آن برمی آیند. لکن این نکته را باید ملتفت بود: روزی که نفع شخصی از میان برخیزد این انسانها متفرق میشوند و اجتماع بی اتفعا را عملی بی نتیجه میدانند.

نفع خصوصی را فدای نفع عمومی کردن عبارتی است نفاق آمیز و جمله ایست موزنی و فریبنده، مفهوم واقعی این کلمات با پیرایه هائی که ظاهراً به آن می بندند بکلی مخالف و متباین است، بالاخره در

مجموع منظم همیشه نفع عام فدای نفع خاص صنوف عالیه خواهد شد. بنیاد اصلی و اساس هر مجمع بشری در این است که منافع متساویه اعضا آن نگاهداری بشود، هر انحراف از این اصل ثابت مشتمل بر يك اثر انانیت و خودپسندی است که تفرقه ها و اختلافات و کینه ها و بدبختیهای عالم انسانیت را در بر دارد.

برای اینکه بقدر امکان به دوره ابتدائی هیئت اجتماع نزدیک شویم بهتر این است در احوال انسانهایی که از روی ستمکاری آنها را وحشی مینامیم تأمل نمائیم، مثلاً ملت‌های شکارچی را که تشکیلات آنان موافق ترتیبات عصور اولیه است از نظر بگذرانیم، چه می بینیم؟ قبیله مرکب از چادرها و آلاچیقها و خانواده هائی که با روابط نفع و فایده بیکدیگر ارتباط یافته اند. این خانواده ها همه بگاستند، هیچیک بر دیگری رجحان و امتیازی ندارند، مجلس قدما و معمرین قبیله را اداره میکنند، رئیس قوم فقط در موقع جنگ قدرت خود را اجرا مینماید، تمام افراد از محصول صید و شکار سهم و شریکند و بحساب این سهم بعضی میبرند، این است وضع اداری ملت‌های شکارچی، دیری پس از این انسان پروتز و آهن را بدست میاورد، حیوانات را اهلی میکند، کاشتن زمین را یاد میگیرد، در این وقت نیز قاعده اصلی «مشارکت در عمل و تساری در منافع» چرخهای جنبش اجتماعی را بکار میاندازد. پس از چندی نوبت تعدد مشاغل میرسد، این نوید ترقی و طایفه پیشرفت است، جمعیتها متدرجاً بر فتوحات خود افزوده، چرانیدن اغنام و مواشی، کشت و زرع اراضی، ساختن و پرداختن بعضی از

صنایع را آموخته اند . اما ادامه این وضعیت را رابطه نفع شخصی ضمانت مینماید . نفع عمومی افسانه ایست که باید از دفتر علم اجتماع طرد و تبعید شود ، بک نگاه دقیق در نیرنگها و اعمال جمعینهای تازه بما میفهماند که ارباب استفاده مسئله بلین وضوح و سادگی را باستعانت دلایل و منطقهای غلط خودشان در تاریکی غرق می کنند . بشریت با قضایا و مسائل بیشمار زندگانی میکند که در مقابل کترین ملاحظه علمی فرو ریخته نابود میشوند ، میل داریم نمونه کاری را که برای نفع شخصی مضر و برای نفع عمومی مفید بوده است بما نشان بدهند .

وقتی که انسان بجمعیت وارد میشود عمل اشتراکی را پذیرفته از عمل انفرادی چشم پوشیده و بواسطه مشارکت در مساعی مشارکت در منافع را ایجاد می نماید .

در حال انفراد زمین باول متصرفی که در آن زراعت میکنند و حاصل را مراقب بوده درو می نمایند متعلق است ، اما حق هر کس در قطعه که خود پدید آورده است ^{شش کاغذ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی} زراعت می نمایند متوقف و محدود می شود .

در حال اجتماع همانطور که کمک فکر و هوش خود را بجمعیت داده است حقوقی را که بر زمین دارد بهیئت مجتمعه وا میگذارد . انسان اگر تنها کار میکرد و جز آنچه خودش بکاشت یا تحصیل می نمود بمصرف نمیرسانید هرگز باز دیاد اراضی و اموال موفق نمیشد ، با هزار ها جریب زمین که نمی توانست بکسی اجاره بدهد ، بامقادیر کثیره ذخایر و ارزاق که مبادله آنها با چیزهای

ديگر امکان نداشت چه ميکرد ؟ پس اجتماع و مشاركت مبداى
اصلى تراكم زمين و ثروت است . اگر هيئت اجتماع بخواهد قواعد
و نظاماتى براى اين مسئله بگذارد و بگويد مادام كه يكى از
شركا داراى لوازم ضروريه نيست شريك ديگر نمى تواند چيزى
علاوه ببرد . در اين صورت كسى ميتواند بمقام انكار و اعتراض بر
آمده اين حكومت عادلانه را تخطئه نمايد ؟

در قانون قديم « پلى نزی Polynésie » و « تایتی Taïti »
زمين مال دهكده هاى بود كه اهالى باصلاح و تعمير آن
ميكوشيدند . بعد بحق مالكيت بخانواده ها داده شد اما هيچكس
توانست سايرين را از تحصيل اذوقه در زمين خودش ممانعت
كند . « جان الين » ميگويد : در قضايت روس اشياء منقوله
ملك خصوصى محسوب مى شدند و زمين در ميان مردم مشترك
بود . در ولايات و مناطق ديگر روسيه بعد از انقضای مدت معين
تملك خصوصى را لغو ميگرداند ، اراضى كليتاً بجمعييت بر ميگشت
و از نو هر كسى قسمتى ميدهاند . ^{ششگاه علوم انالى و مطالعات} جامع علوم انسانی
« سرجان لوبوك » در كتاب « مبادى تمدن » مينويسد : از
جمله قواعد قوم اسلاو يكى اين بود كه املاك خانواده ها هيچ
وقت قابل انقسام نبودند ، امروز نيز در بعضى جا ها دهقانان
زمينها را مشتركاً زراعت كرده محصول را بترتيب نساوى و
اشترك قسمت مى كنند .

اهالى قديم اسپانى اراضيرا هر سال تقسيم نموده مازاد محصولات
را غالباً به محتاجين مى بخشيدند . مردم جزيره « گروئنلانده »

هیچکس را در انتقال دادن زمین بدیگری ذیحقی نمیدانستند، همینکه یک نفر میمرد جز آنچه باولادش میدادند تمام دارایی او بهیئت جامعه بر میگشت و اینوسیله از تراکم اراضی در دست اشخاص جلو گیری میکردند. در جنوب شرقی افریقا مالکیت شخصی معمول نبود، هر عضو قبیله در قسمتی زراعت میکرد اما حق نداشت آن را بفروشد یا بخشد یا رهن بگذارد.

«هوناتوه»ها ابدأ معنی مالکیت را نمیدانستند، صیاد و برزگر بدون اینکه مدعی تملك يك و جب خاك باشد هر جا میخواست بشکار و زراعت میرداخت، در مصر قدیم فلاحان تمام اراضی را میکاشتند محصول در میان خانواده سلطنت و روحانیون و قشون و زارعین قسمت میشد، يك حصه نیز بشکل ذخیره در انبارهای احتیاطی موجود بود.

«اسکیمو»ها در شکارهای نهنگ و بالن و سایر حیوانات عظیم الجثه بی آنکه تفاوتی منظور شود همه شریک دارند، مجامع متمدنه عالم که اینقدر بلوم و صنایع خود مییابند و بدانش و بینائی مباحات می کنند از نقطه نظر «لباقت اجتماعی» بدراتب از «اسکیمو» پست ترند، تمدن امروز در زیر عنوان موخش «نفع عمومی» بر اساس امتیازات و انحصارات و مظالم بی پایان قرار گرفته است. اینکه قوانین طبیعی را عمداً تحریف نموده موازنه اجتماعی را برای تأمین استفاده مثنی مردمان حریص کامران تخریب میکنند بی سبب نیست، بنائی که ساخته اند مخالف قانون «توازن» و در حال انهدام است، این گروه خوشخور خوشخواب که با استفاده

از دسترنج بچارگان عادت کرده اند ، میدانند روزی خواهد رسید که باید در معرض محاسبه و مناقشه اعمال حاضر شوند و میثاق اجتماع را بر روی اصول و مقررات طبیعت بگذارند ، لهذا درخواست و تمنا مینمایند قبل زمانی بانها مهلت داده شود ، ضمناً آرزو دارند این وضع که مستلزم رفاه حال آنهاست تا زنده اند باقی و برقرار باشد. يك حادثه سیاسى، يك قضیه سرمایه داری، يك جنك دیگر، كافی است که موقتا خاطر آنان را از طرف کارگران بد بخت و رنجبران گرسنه تیره روز آسوده کند . آنان برضیه شهونها و کامجوییها و خودپرستیهای خویش مشغول باشند و اینان در ورطه های تاریك فقر و مرگ و بد بختی معدوم شوند.

«استوارمیل» در کتاب « اصول اقتصاد سیاسى » مینویسد: مجمع و مملکتی که يك صنف مردم در آن کار نمیکند با اشخاص قادر بر عمل بی آنکه راحت خود را بیهای يك کار سابق خریده باشند از کار کردن معاف میشوند ، از هیچ جنبه موافق عقل و عدالت و حقیقت نیست. «زان فبشت» آلمانی در «اصول اخلاق» مینویسد : ملك عنوان اختصاصی خود را از دست داده يك مؤسسه عمومی خواهد شد ، تأمین املاك که قانوناً بدست آمده كافی نخواهد بود ، حق تملك در برابر کار قانونی باید اثبات شود ، همه باید کارکنند ، آنکه کار نمیکند بدیگری ضرری زند و باین سبب مستوجب مجازات است .

«هربرت اسپنسر» در «موازنه اجتماعى» مینویسد : مالکیت خاک را عدالت تصویب نمیکند ، اگر ممکن است قطعه زمینی را

یکنفر مثل اینکه حق انحصاری بر آن دارد برای استعمال شخصی
و استفاده خودش تصرف نماید ، قسمتهای دیگر نیز ممکن است
بهمین دست آویز در حیطة تملك سایرین در آیند .

مسیو «دلاولای» در کتاب « مالکیت » مینویسد : يك قاعدة اساسی
هست که باید به تحقق مفهوم آن کوشید : « برای هر کس بقدر
کاره یعنی هر کس آنقدر باید ملک داد که نتیجه سعی و عمل و راحت
او با تعاونی که در تولید ثروت از وی ظاهر شده متناسب باشد .

- نکاتی بتاریخ -

عالیترین قسمت تاریخ یونان قدیم دوره حکمرانی آن و
فرمانروائی فیلیپ و اسکندر است ، مع هذا ، ادوار مذکوره پیش
آهنک انقراض یونان بوده با قدمهای سریع فنا و زوال آن را
بوجود آورده اند .
همینکه آن حاکمیت خود را بر ممالک یونان مسلم میدارد ، اسپارتها
این تحکم را بر خویش نپسندیده ، یک رشته محاربات متمادی اقدام
میکتند . این زد و خوردها آن مملکت را به بدبختیها دچار میکنند .
سالی چند نمیگذرد آن مغلوب میشود ، کشتیهای جنگی آن میسوزند ،
از قلاع و استحکامات اثری باقی نمیماند .

حکومت اسپارت نیز دوام و بقائی ندارد ، پنجاه سال طول نمی
کشد ، در فراختائی مملکت جز اجساد کشتگان و آثار مخرب و انهدام
چیزی بنظر نمیرسد .